

رمزگشائی فقهی از ذاتی و عرضی بودن حرمت همکاری با حکومت‌های جور بر اساس فقه اهل بیت علیهم السلام

جعفر یوسفی هشتروندی

مدرس حوزه و عضو هیئت علمی جامعه

المصطفی العالمیه

گفت‌وگو
حکومت

سال پنجم - شماره
هشتم - بهار و
تابستان ۱۴۰۰

چکیده

با وجود بدهات نیاز به حکومت در قرآن و روایات صحیحیه دستوراتی داریم که صریحاً از هرگونه همکاری با نوع غیردینی حکومت‌ها منع کرده و گاهی آن را در حد کفر به تصویر می‌کشند، و گاهی نیز به روایاتی برمی‌خوریم که ترخیص و حتی تشویق بر این همکاری‌ها را می‌توان از آنها استفاده کرد. و همین دوگانگی بدوی سبب بروز اختلاف میان فقهای مذهب اهل بیت علیهم السلام شده، به طوری که گروهی از فقهاء قائل به حرمت ذاتی هرگونه همکاری با دول غیردینی و غیرالهی شده، و جواز آن را تنها در حد اکل میته دانسته‌اند. گروهی دیگر که به اکثریت نزدیک‌ترند حرمت و حلیت را دایره مدار کنش‌های همکاری کنندگان دانسته و از این‌رو در فرض مقدمه بودن این همکاری‌ها برای امر به معروف و نهی از منکر آن را واجب دانسته و گاهی به استحباب و گاهی به اباحه و احیاناً حرام پنداشته‌اند. در این مقاله می‌کوشیم بر اساس قواعد فقهی از این مسئله رمزگشائی کرده و سبب این اختلاف را بیان نموده و حرمت ذاتی بودن همکاری با حکومت‌های سکولار را به اثبات رسانیم و تنها در صورت اذن من له الاذن (صاحبان حق) و در فرض ضرورت و تقیه این همکاری تجویز می‌شود.

واژگان کلیدی: حکومت، سکولار، طاغوت، حرمت، جواز، حرمت ذاتی، حرمت عرضی، همکاری با حاکمان سکولار.

مقدمه

نیاز به حکومت در جوامع بشری غنی از استدلال است و به نوعی در سطح بداهت می‌توان بدان نگریست. این مهم مورد عنایت و توجه انبیاء و اولیاء علیهم السلام نیز بوده و شاید صریح‌ترین سخن در این خصوص، سخنی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشد که در مواجهه با شعار خوارج که «لا حکم الا لله» سرمی‌دادند و با آن شعار، حکومت امام را نفی می‌کردند فرمود: «سخن حقی است که باطل از آن قصد شده» و ضمن اذعان به نفی حاکمیت غیر خدا، خلط کردن خوارج را بین حکومت و امارت سرزنش می‌کند و می‌فرماید: «برای مردم امیری لازم است چه خوب و چه بد، که در سایه امارت آن امیر، مؤمنان به عمل نیک خود پرداخته، و کافران هم به بهره‌های دنیوی خود برسند، به‌طوری که بواسطه این دولت‌ها اموال مربوط به بیت‌المال جمع‌آوری شده و در زیر بیرق آن با دشمنان مبارزه شده و از جامعه دفاع می‌شود، جاده‌ها امن شده و حق ضعیفان از زورمندان ستانده می‌شود، نیکوکاران در آرامش به حیات خود ادامه داده، و متعديان به حقوق مردم به کنترل درآمده، و سرجای‌شان نشانده می‌شوند، و از آزارشان جلوگیری می‌شود (نهج‌البلاغه، خطبه ۴۰).

در تمثالی فقهی از ذاتی یا
عرضی بودن حرمت همکاری
با حکومت‌های جور

در این سخن مختصر، امام علیه‌السلام فلسفه سیاسی اسلامی را به تصویر کشیده و ضرورت وجود حاکمیت و اهداف آن را بیان فرموده و از لابلایت آن حکایت فرموده، حتی در فرض نبود حاکمیت نیکان نیز نمی‌توان از وجود دولت مستغنی بود و به ناچار باید این کار توسط فاجران و دنیا پرستان به دوش کشیده شود و در هر صورت خلاء اجتماع از آن قابل پذیرش نیست.

وظائف مردم در قبال انواع حکومت‌ها

پس از اذعان به ضرورت حکومت بر اساس عقل و تجربه انسانی و فرمایش دینی حکایت شده از امام علی علیه‌السلام، با ضمیمه کردن یک مقدمه دیگر به مدعای مورد اشاره مبنی بر اینکه حاکمیت‌ها در اشکال متعارف آن نیازمند تعامل وثیق با آحاد مردم جامعه‌ای هستند که در آن شکل گرفته‌اند، به محل سؤال تحقیق می‌رسیم، و آن اینکه: وظیفه شرعی مردم به عنوان یک مکلف و مؤمن در مواجهه با انواع حکومت‌ها چیست؟ و از آنجا که شبهه‌ای در جواز و احیاناً وجوب حکومت‌هایی که شرایط لازم را دارند وجود ندارد، محل سؤال منحصر می‌شود به صورتی که حکومت فاقد صلاحیت‌های بیان شده در دین باشد، وظیفه مردم در مواجهه با آنها چیست؟ در اینجا دو قول اصلی در فقه داریم:

قول نخست: اکثریت فقهاء شیعه ضمن اذعان به حرمت همکاری با دول غیر الهی و غیر دینی، سبب این حرمت را خالی نبودن این حکومت‌ها از ظلم و جور دانسته‌اند، و از این رو در فرض امکان عدل و انصاف و احسان به مردم و احیاء حدود الهی و اقامه حق و امر به معروف و نهی از منکر، آن را جایز و چه بسا واجب دانسته‌اند، و به ادله‌ای از عقل و نقل متوسل شده و نظریه خود را اثبات نموده‌اند.

قول دوم: گروهی دیگر از علماء شیعه و در رأس آنها علامه بحرالعلوم و شیخ مرتضی انصاری قائل به تحریم ذاتی هستند، و ضمن بیان ادله خود، همکاری و ورود بلکه رجوع به این دولت‌ها را حرام ذاتی می‌دانند؛ حتی در فرض عمل صالح و احسان به مردم جز در مواردی که از سر اضطرار به ناچار به تعامل با این دولت‌ها واداشته می‌شویم مثل اضطرار به خوردن گوشت میتی که تنها در فرض اضطرار تجویز گردیده است.

نظریه نخست و ادله آن



سال پنجم - شماره
هشتم - بهار و
تابستان ۱۴۰۰

علامه حلی می‌نویسد: حرام است قبول مسئولیت و تصدی‌گری از ناحیه حکام جور، مگر در صورتی که بتواند از این طریق امر به معروف و نهی از منکر بکند، و یا مجبور به قبول این مسئولیت شود، مثل صورتی که در فرض عدم پذیرش بر جان خود یا مال و فرزندان خود یا نسبت به دیگر مؤمنین نگران باشد؛ پس در این صورت می‌تواند از جانب این دول عهده‌دار مسئولیتی شده و طبق فرمان آنها به کاری غیر از کشتن از روی ستم مردم بپردازد (حلی ۱۳۷۱، ۳، ۵۲۵).

مرحوم سید جواد عاملی در مقام شرح کلام علامه، همکاری با حکومت‌های جور را به سه شکل تصویر کرده: «نخست اینکه دخول در حکومت‌های جائر و همکاری با آنها صرفاً با غرض حب دنیا و لذت ریاست باشد، چنانکه بسیاری از اعوان ظلمه و همکاران این قبیل حکومت‌ها از این دسته محسوب می‌شوند. دوم جماعتی هستند که ضمن طلب دنیا و لذت ریاست به اعمال نیک و گره‌گشائی از کار مردم و قضاء حوائج مؤمنین نیز اقدام می‌کنند و شاید بعضی از روایات ناظر به این دسته باشند، که تعبیری از قبیل «این به آن» و «یکی به یکی» و اینکه اینها روز قیامت کمترین نصیب و حظی از اعمال نیک خود می‌برند، در آنها به چشم می‌خورد. وسوم جماعتی هستند که از دخول در حکومت و همکاری با حاکمان جور قصدی به جز خیر و اقامه احکام الهی به قدر امکان و عمل به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و کمک به حاجتمندان و کنترل ظالمان در حد امکان

ندارند». سپس می فرماید: «به یکی از دو وجه اخیر حمل می شود دخول بعضی از بزرگان دین و ابرار و اختیار از علماء و صلحاء مثل علی بن یقظین و محمد بن اسماعیل بن بزیع و نجاشی و علم الهدی و خواجه نصیر الدین طوسی و علامه حلی و محقق ثانی و شیخ بهائی و علامه مجلسی» (عاملی، ۱۴۲۹، ۱۲: ۳۷۴). وی سپس به آراء علما پرداخته و تطابق آراء آنان بر تحریم دخول در این حکومت‌ها را بیان داشته، مگر در صورتی که شخص همکاری کننده با حاکمان جور بتواند امر به معروف و نهی از منکر کرده و صدقات و اخماس را بین مستحقین آن تقسیم نموده و به برادران مؤمن خود خدمت نماید و بداند و یا ظن داشته باشد که در این کار گرفتار گناه و معصیتی نخواهد شد، والا جایز نخواهد بود (همان).

مرحوم قطب الدین راوندی نیز تصریح بر جواز فرموده، بشرط اینکه شخص بتواند حق را به مستحقش برساند و بر این حکم ادعای اجماع نموده و روایات صحیحیه و آیاتی از قرآن را دلیل این حکم دانسته و از قرآن به سخن حضرت یوسف استناد می کند که به عزیز مصر فرمود: «اجعلنی علی خزائن الارض» (یوسف: ۵۵)، مرا به مسئولیت خزائن زمین بگمار، زیرا که من خوب نگه دار و امین هستم (راوندی، بی تا، ۲: ۲۰۲).

دین‌شناسی فقهی از ذاتی یا
عرضی بودن حرمت همکاری
با حکومت های جور

مرحوم صاحب جواهر که از مهمترین داعیه داران این نظریه محسوب می شود پس از نقل نظریه حرمت ذاتی قبول ولایت از ناحیه حکام جور می فرماید: «در این نظریه من موافقی با صاحب مصابیح به غیر از شاگردش صاحب شرح القواعد، نیافتم، بلکه امکان تحصیل اجماع بر نظریه جواز به فرض امکان دوری از مفساد و معاصی وجود دارد»، آنگاه به نظراتی از علما که ذکر شد اشاره کرده و به استدلال می پردازد (نجفی، ۱۳۶۵، ۲۲: ۱۶۰).

مرحوم فاضل مقداد مسئله را به شقوق و اقسام ده گانه تقسیم می کند که مبنای این تفصیل قول به حرمت عرضی همکاری به حکام جور است، که برای اجتناب از طولانی تر شدن بحث از آوردن کلام وی صرف نظر کردیم (سیوری، ۱۳۴۳، ۲: ۱۲ و ۱۱).

مهمترین ادله نظریه جواز مشروط: صاحب جواهر یکی از طرفداران این نظریه است. دلیل عمده ایشان پس از ادعای امکان تحصیل اجماع آیه شریفه ۵۵ سوره یوسف علیه السلام است که از عزیز مصر می خواهد او را وزیر امور مالی و اقتصاد و خزانه دار خود قرار دهد. چنانکه قطب راوندی در استدلال به آیه فرمود: زیرا آنچه که خداوند به اولیاء خود نسبت میدهد حجت است، یا بگوییم

شریعت پیشین مطلقاً حجت است و این حجیت ادامه دارد تا زمانی که نسخ شدنش معلوم شود (راوندی، همان).

نقد استدلال به آیه: به نظر می‌رسد این دلیل کافی نیست، زیرا اولاً انبیاء و ائمه، صاحبان ولایت از جانب خداوند هستند و در واقع ممنوعیت دیگران از دخول به امر حاکمیت تمهیدی است که حق به صاحبش برگردد؛ بنابراین چگونه از ورود یک پیامبر به بخشی از امر ولایت که حق خود اوست می‌توان مجوز ورود دیگران را استفاده نمود؟ آیا این نقض غرض محسوب نمی‌شود؟ ثانیاً می‌دانیم انبیاء و ائمه همواره به امر الهی کاری را عهده‌دار می‌شوند، بنابراین تصدی امری با اذن الهی دلیل بر جواز تصدی بدون اذن، بلکه همراه با منع اکید نمی‌تواند باشد یا بگوئیم ورود صاحبان اهلیت دلیل جواز ورود افراد فاقد صلاحیت و اهلیت نیست.

دلیل دوم نظریه: روایات: صاحب جواهر می‌فرماید دلیل دیگر این نظریه تعداد فراوانی از

روایات است که در جواز همکاری با این حکومت‌ها ظهور دارند، مثل روایتی با سند در حد خوب از ابوبکر حضرمی نقل کرده که می‌گوید خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدم پس فرمود: چه سبب می‌شود که ابن ابی السّمّال جوانان شیعه را به کار بگیرد که برایش کار کنند و او نیز آنچه به دیگران می‌دهد به آنها نیز بدهد. سپس صاحب جواهر می‌فرماید: روایاتی که جواز این کار از آنها استفاده می‌شود از نظر تعداد کمتر از روایات منع نمی‌باشد (نجفی، همان)، آنگاه می‌نویسد: خصوصاً وقتی بخواهیم این روایات را ضمیمه کنیم به آنچه که حکایت از بیاناتی دارد که امام در مقام اعتذار در پذیرش ولایت عهدی امام رضا علیه‌السلام به پذیرش حضرت یوسف نسبت به وزارت عزیز مصر استناد شده (همان).

نقد استدلال صاحب جواهر: از پاسخی که به استدلال به آیه شریفه دادیم، بخشی از جواب این استدلال نیز معلوم می‌شود، زیرا امام صاحب حق است و از اثبات کار صاحب حق نمی‌توان جواز همان کار برای بیگانگان ثابت شود و اکثر روایات جواز ناظر به موقعیتهائی هستند که ورود به حاکمیت و همکاری با حکومت‌ها با اذن صاحبان حق و ائمه بوده و این نوع تجویز با منع مطلق هیچگونه تعارضی ندارد، چه برسد به اینکه بخواهیم بر روایات مانعه ترجیح بدهیم. چرا که منع از تصدی بلا اذن با اذن در تصدی در مواردی، و یا تصدی از روی تقیّه و اضطرار در موارد دیگر، تعارضی ندارد و موضوعاً متفاوتند.

روایات تشویق و ترغیب: بسیاری از طرفداران نظریه جواز مثل صاحب جواهر برای اثبات نظریه خود به تشویق و ترغیب بعضی از اصحاب توسط ائمه اطهار علیهم‌السلام استناد کرده‌اند؛ مثل روایتی که ابو عمر کشی در ترجمه محمد بن اسماعیل بن بزیع از امام رضا علیه‌السلام نقل کرده که امام رضا فرمود: «همانا برای خداوند بندگان وجود دارد که در ابواب ظالمان حضور دارند و خداوند بواسطه آنان برهان خود را درخشان می‌فرماید، و بدانها در سرزمین‌ها قدرت می‌بخشد تا از دوستان خود بدست آنان بلاها را دفع فرماید، و امور مسلمانان را بدست آنان اصلاح فرماید، زیرا که آنان صالحان مؤمنین هستند، ... تاجائی که امام فرمود آنان مؤمنان راستین و امینان خداوند در زمین هستند که بواسطه آنان نور خداوند در میان مردم منتشر می‌شود و در روز قیامت نور آنان برای اهل آسمان‌ها می‌درخشد چنانکه ستارگان آسمان برای اهل زمین می‌درخشد از نور آنان صحنه قیامت روشن می‌گردد، آنان برای بهشت و بهشت برای آنان آفریده شده، پس گوارایشان باد، هر یک از شما اگر بخواهد به این منزلت دست یابد می‌تواند. راوی گوید عرض کردم چگونه به این منزلت دست می‌یابیم؟ فرمود با این حاکمان باشید و در حکومت آنان داخل شوید، و یا ادخال سرور بر مؤمنان از شیعیان ما، ما را خوشنود سازید، ای محمد بن اسماعیل تو هم از آنان باش» (شوشتری، ۱۴۳۳، ۹: ۱۱۲).

در تمثالی نقی از ذاتی یا
عرضی بودن حرمت همکاری
با حکومت های جور

صاحب جواهر با نقل این روایت به تثلیث و تفصیل صاحب مفتاح الکرامه اشاره کرده و می‌گوید از وجود این قبیل روایات است که بعضی از متاخرین علماء بین روایات مانعه و مجوزه جمع کرده و التیام ایجاد کرده‌اند و روایات مانعه را حمل بر اراده دنیا و حب ریاست نموده و روایات داله بر اینکه: اینها در مقابل آنها باشد (انّ ذا بذا) را حمل بر اراده دنیا و ریاست توأم با طاعات و عمل صالح و خدمت به مردم نموده، و روایات تشویق را حمل به این کرده‌اند که غرضی جز خدمت به مردم و رفع حاجت نیازمندان نداشته باشند (عاملی، همان). صاحب ریاض سید علی طباطبائی نیز این طریق جمع را پسندیده ولی اشاره کرده که بعضی از روایات مانعه قابل حمل بر این جمع نیست (طباطبائی، ۱۴۱۸، ۸، ۱۰۷) ولی صاحب جواهر به این طریق جمع راضی نشده و آن را خالی از شواهد و قرائن دانسته و ترجیح می‌دهد جمع بین روایات به این باشد که روایات مانعه را حمل بر عهده‌داری مسئولیت از جانب حاکمان در امور حرام محض و یا در اموری که حلال و حرام مخلوط بوده و شخص ناچار از ارتکاب حرام در حوزه مسئولیت خود باشد، و روایات جواز حمل شود بر عهده‌داری کارهای مباح مثل جمع مالیات‌ها و امثال آن، و روایات تشویق حمل شود بر مواردی که

امر به معروف ونهی از منکر و حفظ جان‌های بی‌گناه مؤمنین و حفظ اموال و نوامیس آنان از این طریق واقع می‌شود. سپس در نوع دوم احتمال کراهت می‌دهد به سبب اینکه این کار نوعی تولی کفار محسوب می‌شود، بلکه خطر دنیوی و آخرتی در این کار و در نزدیکی به حکام وجود دارد (نجفی، همان: ۱۶۱-۱۶۲).

نقد استدلال صاحب جواهر: این استدلال نیز خالی از ضعف نیست زیرا چنانکه در نقد ادله پیشین گذشت ورود به این امور با اذن معصوم محل بحث نیست و جواز آن بدیهی است زیرا پیامبران و اوصیاء صاحبان حقیقی ولایتند و دارندگان اهلیت بوده و امر دولت و حاکمیت از جانب خداوند بدان‌ها تفویض شده و هرگاه شرایط برای خودشان فراهم بود عهده‌دار آن می‌شوند و هرگاه شرایط فراهم نبود برای انسان‌های وارسته و ممتاز از حیث تقوی و صیانت نفس این اجازه را می‌دهند تا به قدر امکان از مفاسد دولت‌های جور کاسته شده و بیگناهان و مظلومان حمایت‌گری داشته باشند و معلوم است که اذن خاص دلیل بر اذن عام و جواز کلی نخواهد بود.

کمیته
حکومت

سال پنجم - شماره
هشتم - بهار و
تابستان ۱۴۰۰

ثانیاً استفاده تفصیلی چه به طریق صاحب مفتاح الکرامه و چه به طریق صاحب جواهر از این روایات ممنوع و مردود است، چرا که هر دو فقیه در تفصیل و تلاش خود برای جمع بین اخبار مانعه و مجوّزه نظر به نیت و مقصد و عملکرد شخصی که اراده همکاری با این حکومت‌ها دارد، داشته‌اند و در فرض نیت خیر و عمل خیر فتوی به جواز و اباحه داده و در فرض دنیاطلبی و عدم امکان اجتناب از محرّمات حکم به منع و تحریم داده‌اند و این تلقی از هر دو فقیه با روایات صریح در تحریم حتی در فرض کمک به ساختن مسجد در تعارض آشکار است، و به قول صاحب جواهر که در ردّ طریقه سید عاملی آن را خالی از شواهد دانست، می‌توان این ایراد را به نظریه خود صاحب جواهر نیز متوجه دانست و نه تنها خالی از شواهد است، بلکه برخلاف نصّ برخی از روایات است چنانکه بزودی ملاحظه خواهد شد.

اما روایت ابوبکر حضرمی، پاسخش روشن است زیرا امام علیه‌السلام انتظار خودش را از ابن ابی سمّال بیان می‌کند که چرا به جوانان شیعه کار نمی‌دهد و این غیر از قبول مسئولیت و همکاری با حکومت است، چرا که عرفاً عملگی برای کسی را با سربازی و وزارت برای وی مساوی نمی‌دانند! به نظر می‌رسد مرحوم صاحب جواهر خودش نیز به ضعف آنچه اختیار فرمود واقف شده و از فقیه‌ی در عظمت او غریب می‌نماید که در مسئله‌ای (جائی که صرفاً در امور مباح با این حکام

همکاری نماید) به کراهت قائل شود که برای کراهت آن به تعبیری متوسل می‌شود که اشد حرمت را می‌توان از آنها استشمام نمود، مثل اینکه فرموده: «بله دسته دوم که عامل در آن متصدی امور مباح می‌شود خالی از کراهت نمی‌باشد، زیرا این کار نوعی اعانه و مساعدت حکام جور بوده و دخول در زمره آنان محسوب می‌شود بلکه شبیه تولی مؤمن و دخول او در ولایت کفار بوده و در نزدیکی به این حکام خطر برای دنیا و آخرت انسان وجود دارد، چنانکه در خبر ابن مهاجر ملاحظه میشود (ن.ک. نجفی، همان). جا دارد به صاحب جواهر عرض شود که آیا دخول در زمره ظالمان و در معرض خطر قرار دادن دنیا و آخرت و اعانه بر بالاترین گناه که حکومت ظالمان است و تشبّه به تولی کفار تنها افاده کراهت می‌کند؟ آن هم نخست حکم به جواز داده و سپس تنزل فرموده به کراهت تمایل نمایید و آیا این تغافل از روایات مانعه با تمام کثرت و صراحت آن نمی‌باشد به طوری که نه تنها مباحات که مستحبات به همراه این حکومت‌ها را تحریم نموده؟ حقیقتاً برای نگارنده قابل توجیه نیست که اعانه بر اثم و دخول در زمره ظالمان و تشابه تولی کافران را موجب کراهت بدانند!

در تمثالی فقهی از ذاتی یا
عرضی بودن حرمت همکاری
با حکومت های جور

سپس صاحب جواهر به روایت ابن مهاجر پرداخته و نقل می‌کند که یحیی بن ابراهیم ابن مهاجر گفت به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: فلانی و چند نفر دیگر خدمت شما سلام می‌رسانند، امام علیه‌السلام جواب سلام‌شان را فرمود پس عرض کردم: از خدمتتان طلب دعا داشتند، حضرت فرمود: چه مشکلی دارند؟ عرض کردم منصور زندانی‌شان کرده، امام فرمود: مالهم وماله؟ ألم انهمم؟ ألم انهمم؟ ألم انهمم؟ هم النار هم النار هم النار، ثم قال الامام: اللهم اخدع عنهم سلطانهم (سید هاشم بحرانی ۱۴۱۳، ۵، ۳۰۹). آنها را به منصور چه کار؟ آیا نهی‌شان نکردم (سه مرتبه تکرار فرمود) و سه مرتبه فرمود: آنها آتشند، آنها آتشند، آنها آتشند (یعنی حاکمان جور)، آنگاه فرمود خداوندا حکومت‌شان را ببر یا مورد خدعه قرار ده. بعد راوی می‌گوید وقتی از سفر بازگشتیم با خبر شدیم که از زندان آزاد شده‌اند. آیا میشود نهی مؤکد و مکرر امام و تعبیر هم النار با تکرارش که آنها را آتش معرفی می‌کند را تنها حمل بر کراهت نماییم؟ هرگز چنین فهمی قابل قبول و اعتماد نیست!

نظریه دوم: تحریم ذاتی وادله آن

نظریه دوم در مسئله حرمت هرگونه همکاری و رجوع به حکام جور تحریم ذاتی است که بیانگر حرمت ذاتی اصل تقلد و بر عهده‌گیری حاکمیت برای غیر انبیاء و اوصیاء و کسانی که از ناحیه آنان مأذون در این کار باشند بوده، و این تحریم نه تنها خود حکمرانی، که شامل هرگونه همکاری با آنان بوده و حتی مراجعه و تحاکم بر آنان برای رفع مشکلات و حل خصومت‌ها را نیز در بر می‌گیرد و تنها در صورت اذن خاص یا اذن عام و یا اضطرار و تقیه استثناء می‌شود چنانکه اکل میته و خوردن مردار و خون در صورت اضطرار حلال می‌شود. این نظریه طرفداران اندکی داشته و ظاهراً غیر از علامه بحرالعلوم طباطبائی و برخی از شاگردانش و سپس شیخ انصاری و برخی از شاگردانش طرفدار عمده‌ای نداشته است.

مرحوم آیه الله خوئی نیز تمایل به این قول داشته، زیرا فرموده: ظاهر تعدادی از روایات این است که قبول مسئولیت از ناحیه حکام جور حرمت ذاتی و نفسی داشته، حتی بدون در نظر گرفتن گناهانی که می‌تواند از او صادر شود، مثل ظلم و کشتن بی‌گناهان صرف قبول مسئولیت از جانب آنان حرام است (خوئی، ۱۳۷۸، ۱: ۵۹۷). وی بعد از این استظهار مناقشه‌ای در آن نکرده و کار این جماعت را حرام تلقی کرده و در فرض ظلم و جنایت برای کار آنها دو مجازات پیشبینی می‌کند.

دلیل اول: آیاتی از قرآن

آیات بسیاری در قرآن داریم که برای اثبات نظریه دوم قابل استناد و استدلال می‌باشند، و این آیات دسته‌هایی را تشکیل می‌دهند که عبارتند از: دسته‌ای از آیات منع از تولی کافران و اهل کتاب و کسانی که دین ما را به تمسخر می‌گیرند و تولی شیطان، با ضمیمه کافر دانستن هر کسی که مطابق حکم خدا حکم نکند، که منع از تولی کافران شامل تولی مسلمان‌نمایی می‌شود که مطابق حکم الهی حکم نمی‌کنند (حکام جور). دسته دوم آیات منع از طاغوت و طاغوت پرستی و تحاکم به آنان به ضمیمه تفسیر عبادت به اطاعت و فرمان‌بری در روایات صحیحه. دسته سوم آیات منع از اتخاذ انداد. دسته چهارم آیات منع از اتخاذ ولیجه و بطانه و تطبیق آن به حکام جور.

اشاره‌ای مختصر به دسته دوم: در هشت آیه از آیات قرآن کریم خداوند متعرض عنصر طاغوت و لزوم اجتناب و دوری از این عنصر خطرناک شده، با توجه به اهمیت موضوع این آیات را

آورده و با رعایت نهایت اختصار وجه دلالت این آیات به تحریم ذاتی حاکمیت ناهلان بر مردم را بیان خواهیم کرد.

سخن خداوند: ای پیامبر آیا نمی‌نگری به کسانی که خیال می‌کنند به آنچه به تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده گرویده و ایمان آورده‌اند، با این حال می‌خواهند تحاکم به طاغوت (حکم‌گیری و داوری طلبی از طاغوت) کنند، در حالی که مأمور به کفر به طاغوت (مخالفت با طاغوت) هستند، و شیطان نیز اراده کرده اینان را به گمراهی بسیار دور از حقیقت و صراط مستقیم گرفتار آورد (نساء/ ۶۰).

و از آنجا که طاغوت از ماده (ط غ ی) با وزن خاص خود که از صیغ مبالغه است و معنای حاصل آمده از آن بر اساس تحقیقاتی که در اینجا برای رعایت اختصار نیابوریم، به هر کسی گفته می‌شود که از حدود و ثغور و مجاری برانزده خود خارج شده باشد و دیگران را نیز از صراط مستقیم خارج نماید که حکام جور اظهر مصادیق آنند (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲: ماده طغی).

آیات دیگری نیز داریم که دلالت بر لزوم اجتناب از طاغوت در کنار دعوت به عبادت خداوند میکند (نحل: ۳۶)، و آیه‌ای که کفر به طاغوت را در کنار ایمان به خداوند یکی از دو رکن تحقق عروه الوثقی می‌داند که شرط نجات انسان است (بقره: ۲۵۶)، و آیه‌ای که از نقش طواغیت در گمراه‌سازی انسان‌ها و سوق دادن‌شان به ظلمت و آتش دوزخ حکایت می‌کند (بقره: ۲۵۷)، و آیه‌ای که برای اجتناب کنندگان از پرستش طاغوت (فرمانبرداری) در کنار بازگشت بسوی خداوند خبر داده و مورد بشارت قرار می‌دهد (زمر: ۱۷)، در کنار حدیث اهل بیت مبنی بر اینکه: انتم الذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها، من اطاع جبارا فقد عبده (مجلسی، بی‌تا، ۲۳: ۳۶۱)، شمائید (پیروان اهل بیت علیهم‌السلام) آن کسانی که قرآن آنها را اجتناب کنندگان از عبادت طاغوت معرفی کرده پس بدانید هرکسی از جبار و دیکتاتوری اطاعت کند پس او را پرستیده. از جمیع اینها می‌توان برای اثبات موضوع استفاده کرد.

اشاره‌ای مختصر به دسته سوم: سخن خداوند: «فلا تجعلوا لله اندادا و انتم تعلمون» (بقره: ۲۲)؛ برای خداوند نظیرهایی قرار ندهید در حالی که از حقیقت باخبرید. «و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحنونهم کحب الله» (بقره: ۱۶۵)، برخی از مردم غیر از خدا نظائری و همانندهایی برگزیده‌اند و مورد محبت خود ساخته‌اند آن‌چنانکه باید خداوند را دوست می‌داشتند. «و جعلوا لله اندادا لیضلوا عن

رسم‌شایی فقهی از ذاتی یا
عرضی بودن حرمت همکاری
با حکومت‌های جور

سبیله» (ابراهیم: ۳۰)، و اینان برای خداوند همانند هایی قرار دادند که از راه خدا گمراهشان گردانند. از تامل آن تکفیر بالله و جعل له اندادا (سبا: ۳۳)، به گمراهکنندگان خود گویند شما بودید که به ما فرمان میدادید که به خداوند کافر شده و برای او همانند هائی قرار دهیم یعنی بجای خداوند از غیر او اطاعت کنیم. و جعل لله اندادا لیضل عن سبیله (زمر: ۸)، او برای خداوند همانند و نظائی قرار داد که از راه او بدر کنند. قل ائنکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین و تجعلون له اندادا (فصلت: ۹)، بگو آیا شما هرآینه به خداوندی کافر میشوید که زمین را در دو روز آفرید و برای او همتایان قرار می‌دهید.

در این شش آیه از نَدّ گزینی نهی شده و قرین کفر به خداوند و متج گمراهی از راه خداوند دانسته شده و برای رعایت نهایت اختصار تنها به نکته‌ای در بیان معنای نَدّ و انداد اشاره می‌کنیم.

نَدّ در لغت به معنی نظیر و مثل و همسان و همانند و اضداد و اشباه و اقران بکار می‌رود، راغب

اصفهانی گوید: عنصر مشارکت در معنای نَدّ عنصر اصلی است، هرگاه مشارکت در جوهر باشد نَدّ نامیده می‌شود و هرگاه مشارکت در قدر و مساحت باشد شکل نامیده می‌شود و هرگاه در کیفیت مشارکت کند شبه نامیده می‌شود و مشارکت در کمیت مساوی نامیده می‌شود، و در تمام این موارد

کلمه مثل قابل اطلاق است. بنابراین هر نَدّی مثل است ولی هر مثلی نَدّ نیست (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲: ۴۸۶). از بیان کلمه معلوم می‌شود که فرمانبرداری و اطاعت تنها اختصاص به خداوند و انبیاء و ائمه و هر کسی که مآذون از جانب اینان باشد دارد، و هر کسی که غیر سخن اینان را بگوید اطاعت از آنها حرام بوده و نَدّ گزینی محسوب می‌شود. بنابراین حاکمان اگر صد در صد حکم خداوند را بیان کرده و بر آن ملتزم باشند که اطاعت امرشان اطاعت امر خداوند نیز هست، و اینجا نه طاغوتی داریم، و نه اولیاء من دون الله، و نه ندّی، و نه اربابی غیر از خداوند، و اگر غیر سخن خداوند و غیر اوامر الهی و حدود شرعی امری صادر کند اطاعت از آنان نَدّ گزینی و طاغوت پرستی و ولی گزینی غیر الهی و ارباب غیر خدا محسوب شده و در حد کفر بوده بلکه جوهره کفر همان است، و دلالتش بر حرمت ذاتی این امور اعم از تصدی حکومت در مسیر غیر الهی آن و همکاری با آنان و رجوع به آنان واضح است.

دسته چهارم منع از اتخاذ ولیجه و ذبطانه در آیه ۱۶ سوره توبه از اتخاذ ولیجه و آیه ۱۱۸ آل عمران از بطانه منع شده که به حکومت‌ها قابل انطباق است.

دلیل دوم: روایات

اکنون که بخشی از آیاتی که دلالت آنان بر تحریم همکاری با حکام جور را باهم مرور کردیم خوب است سراغ روایاتی هم برویم که حرمت ذاتی همکاری با این حکومت‌ها از آنها استفاده می‌شود و خوشبختانه روایات فراوانی در این باب داریم، که بعضی‌ها را از نظر می‌گذرانیم.

بحث روایی: روایات مربوط به این بحث بر دو گونه‌اند: نوع نخست منع از رهبری و تمسک به غیر اهل بیت فرموده و انحصار این حق در معصومین را مورد تأکید قرار می‌دهد، مثل حدیث مفضل ابن عمر از امام صادق علیه‌السلام (عاملی، ۱۴۲۹، کتاب القضاء، باب ۹، حدیث ۳۶)، و حدیث داود بن حصین از آن حضرت (همان: حدیث ۳۳)، و روایت ابو بصیر از آن حضرت در تفسیر آیه «اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله» که امام فرمود: بخدا سوگند احبار و رهبان یهود و نصاری که در آیه شریفه به عنوان ارباب اینان مطرح شده و به سبب ارباب‌گزینی‌شان سرزنش شده‌اند هرگز اینان را برای پرستش خود فرا نمی‌خواندند و اگر هم فرا می‌خواندند کسی آنان را اجابت نمی‌کرد، بلکه مراد آیه این است که احبار و رهبان حرام‌هایی را حلال و حلال‌هایی را حرام می‌کردند و اینان با پیروی خود از آنان در واقع آنان را می‌پرستیدند، در حالی که نسبت به لازمه کارشان بی‌خبر بودند (همان، باب ۱۰، حدیث ۱)، و روایات منع از دنباله‌روی نااهلان مثل روایت ابن مسکان از آن حضرت که صدای کفش پشت سر کسی (نااهلان) مایه هلاکت خود و دیگران دانسته (همان: حدیث ۵)، و روایت ابو حمزه از آنحضرت که از پیروی کورکورانه از غیر حجت خداوند به شدت نهی فرموده است (همان).

حدیث ضریس: بر اساس این روایت ضریس از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که در مورد آیه شریفه قرآن که می‌فرماید: «وما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون» (یوسف: ۱۰۶) اکثر مردم به خداوند ایمان نیاورده‌اند مگر اینکه مشرک هستند، از امام پرسیدم فرمود: این شرک، شرک طاعت و فرمانبرداری است و نه شرک پرستش.

بر اساس روایت عمر بن حنظله امام صادق علیه‌السلام در مورد دو نفر از اصحاب که اختلافی در مورد بدهی یا میراث برای‌شان پدید آمده و برای رفع آن سراغ حاکم و یا قضاتی که از ناحیه او نصب شده می‌روند، امام فرمود: هرکس برای حکم‌گیری و داوری در حقی یا باطلی سراغ آنان برود پس هر آینه تحاکم به طاغوت کرده و آنچه بر اساس حکم آنان دریافت می‌کند حرام است، اگر چه حق مسلم و ثابت او باشد، زیرا که به حکم طاغوت آن را بدست آورده و کسی را واسطه رسیدن به

دین‌شاهی فقیه از ذاتی یا
عرضی بودن حرمت همکاری
با حکومت‌های جور

حق خود قرار داده که از جانب خداوند مأمور بود بدو کفر ورزد، چنانکه خداوند در قرآن فرمود: «اینان می‌خواهند برای طلب حکم و داوری بسوی طاغوت روند درحالی که مأمور بودند بدو کفر ورزند» (حرعاملی، همان، باب ۱۱: حدیث ۱).

قریب به حدیث سابق حدیث ابوخیدیجه است مبنی بر اینکه «امام جعفر صادق علیه‌السلام مرا سراغ اصحاب و یارانمان فرستاد و پیام داد که به آنان بگوئید: مبدا وقتی بین‌شان خصومتی و یا اختلافی در چیزی چه گرفتگی و چه دادنی پدید آمد همدیگر را برای داوری پیش این فاسقان بکشند، بلکه از میان خود مردی را که نسبت به احکام ما معرفت و آگاهی داشته و حلال و حرام ما را می‌شناسد برگزینند و به حکم او مشکل خود را حل کنند و بدانند که من او را برای شما قاضی و حاکم قرار دادم پس مبدا که همدیگر را پیش سلطان جائز بکشانید» (همان: حدیث ۶).

صریح‌تر از همه روایت مرسله تحف العقول است که بر اساس آن امام فرمود: «اما ولایتی که حرام است پس ولایت حاکم جائز و ولایت والیانی است که از جانب او به کار گرفته شده‌اند از آن بالا گرفته تا پایین‌ترین مسئول و متصدی کارشان حرام و کار به آنها حرام و کسب از طریق آنها حرام محرم است و هرکس یکی از این کارها را داشته باشد کم یا زیاد کارش حرام و گرفتار عذاب الهی خواهد شد، چرا که هر کاری در مقام کمک به حکام جور گناه کبیره بوده و دلیل آن این است که در ولایت والیان جائز حق و حقیقت مندرس شده و تماما از بین می‌رود و باطل احیاء شده و تقویت می‌شود و ظلم و جور و فساد ظاهر شده و غالب می‌گردد و کتب آسمانی کنار رفته و انبیاء و مؤمنان به قتل رسانده شده و مساجد منهدم می‌شود و سنت الهی و شرایع آسمانی متبدل گردیده و تعطیل می‌شود از این جهت است که کار کردن با اینان تحریم شده و کمک به آنها ممنوع و کسب از طریق‌شان حرام است، مگر در مقام ضرورت و اضطرار در حد اضطرار به خوردن خون و گوشت مردار» (ابن‌شعبه حرانی، ۱۳۶۳: ۳۳۲).

دلالت این روایت به مدعای این مقاله روشن و غنی از بیان و توضیح است، تاجایی که مرحوم آیه‌الله خوئی در ضمن اشاره به ضعف سند آن را مشکل‌آفرین ندانسته و دلیل این موضع خود را وجود استدلالات صحیح و براهین واضح در ضمن این روایت دانسته به طوری که می‌فرماید: الا ان تلک التعلیلات المذكوره فیها تعلیلات صحیحه فلا بأس بالتمسک بها (خوئی، همان، ۱: ۵۹۷).

کلینی با سند صحیح از ابوبصیر نقل می‌کند که گفت از امام محمد باقر علیه‌السلام در مورد همکاری با حکام پرسیدم، امام در جواب فرمودند: ای ابامحمد نه همکاری با آنان جایز نیست حتی در حد دوات در قلم کردن برایشان چرا که کسی از شما از دنیای آنان بهره‌ای نمی‌برد مگر اینکه آنان همان مقدار از دین او به دست می‌آورند (حر عاملی، همانف کتاب التجاره باب ۴۲، حدیث ۵).

در روایت دیگر یونس بن یعقوب نقل می‌کند که امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: لا تعنهم علی بناء مسجد (همان: حدیث ۸)، این حاکمان را حتی برای ساختن مسجد نیز کمک نکن، روایت از جهت سند هم صحیح و معتبر است.

روایات فراوان دیگری از اهل بیت علیهم‌السلام رسیده که به نوعی در ارتباط با موضوع بحث هستند که برای رعایت اختصار از ذکرشان صرف نظر می‌شود.

رمزگشائی از فتوای مشهور علماء شیعه در حکم همکاری با حکام جور

برای روشن شدن مطلب توجه به این نکته لازم است که در علم اصول حسن و قبح افعال بر سه نوع تقسیم و ترسیم شده: ۱- حسن و قبح ذاتی است که برخی از افعال بدان متصف هستند مثل حسن عدل و قبح ظلم به طوری که اگر شریعتی هم در میان نباشد و ارسال رسل و انزال کتبی در کار نباشد انسان‌ها با ادراکات عقل عملی خود حسن آن دسته از افعال و قبح این دسته را درک خواهند کرد. ۲- افعالی است که عقل بر حسن و قبح آن افعال حکم می‌کند ولی برخلاف دسته نخست این حسن و قبح قابل تبدیل و تغییر هستند مثل حسن صدق و قبح دروغ که در حد اقتضاء اولی نیکو و دومی زشت محسوب می‌گردند، اما در فرض عروض عناوین دیگر امکان تبدیل آنها از عنوان حسن و قبح اولی‌شان متصور است، چنانکه در صورتی که صدق مفسده‌ای در پی داشته باشد و کذب دارای مصلحت باشد، مثلاً در صورتی که ظالمی در طلب مظلومی است که او را مورد ظلم و جنایت خود قرار دهد و جای او را از شما می‌پرسد و شما هم از جای او خبر دارید، اینجا صدق شما دیگر حسن و زیبایی ندارد و کذب شما نیکو است تا جان بی‌گناهی را از خطر نجات دهی، یعنی صدق اگر با قطع نظر از مفاسدی که شاید در پی داشته باشد زیبا است و دروغ با قطع نظر از مصلحتی که شاید در پی داشته باشد قبیح است، ولی با عارض شدن عنوان مصلحت‌دار کذب زیبا و صدق زشت می‌گردد، این نوع افعال را در اصطلاح اصولی و کلامی آن دارای حسن و قبح اقتضائی می‌نامند. ۳- افعالی است که نه دارای حسن و قبح ذاتی است و نه واجد حسن و قبح اقتضائی بلکه

رمزگشائی فقهی از ذاتی یا
عرضی بودن حرمت همکاری
با حکومت های جور

حسن و قبیح آن بسته به عناوینی است که قرار است بدان ملحق شود و به اصطلاح به وجوه و اعتبارات و عناوین عارض شونده بستگی دارد. مثل فعل رفتن و آمدن و نگاه کردن که فاقد حسن و قبیح از دونوع گذشته می باشند و هرگاه عنوانی بدانها عارض شود می توانند متصف به حسن یا قبیح شوند. مثلاً رفتن به جهاد ستمگران حسن و نیکو، رفتن برای کمک به ظالمان قبیح است و دقیقاً حسن و قبیح خود را وامدار غرضی هستند که به آنها لاحق می شود و شاید از این قبیل باشد زدن کسی که به قصد تربیت حسن و به قصد تعدی قبیح خواهد بود، و از همین قبیل است نگاه کردن که به فرض نگاه به آنچه منع شدیم و تعدی محسوب می شود قبیح و برای عبرت حسن خواهد بود.

حال جا دارد را بپرسیم تصدی حاکمیت مردم و همکاری با کسانی که این بار را بر دوش دارند از کدام دسته است؟ آیا از نوع اول است که حسن و قبیح ذاتی دارند؟ یا از نوع دوم است که حسن و قبیح اقتضائی دارند؟ و یا از دسته سوم است که هیچ اقتضائی و ذاتیتی در حسن و قبیح آنان وجود نداشته و بستگی به کردارشان دارد و اگر به عدل و داد پرداختند کارشان نیک و اگر به بیدادی و ستم دست یازیدند کارشان زشت خواهد بود و طبعاً حرمت شرعی نیز خواهد داشت؟

به نظر می رسد اکثر علماء ما حاکمیت را از نوع سوم تلقی کرده اند، لذا به تفصیل در حکمش قائل شده و گاهی حکم به وجوب و گاهی استحباب و بالاخره گاهی به کراهت و حرمت فتوی داده اند. اگر در این کار خصوصیتی نباشد و مثل حرفه هایی چون زراعت و پیشه وری و صنعت و دامداری باشد قطعاً تلقی علماء صحیح خواهد بود و حکومت بر مردم هم مثل کشاورزی حساب شده و در فرض اینکه محصول خود را برای رفع نیاز خود و دیگران بکار بریم کارمان عنوان حسن و حکمش واجب و احیاناً مستحب و یا مباح خواهد بود و در غیر این صورت باید دلیلی برای مغایرت حاکمیت با سایر حرفه ها ارائه دهیم، آیا دلیلی برای ویژگی حاکمیت وجود دارد یا خیر؟

پاسخ این سؤال رونمائی از حلقه مفقوده ای می کند که عدم توجه به آن فقهای ما را به فتوای مشهورشان راضی ساخته و اکنون برای پاسخ به این سؤال لازم است سؤال دیگری مطرح شود، و آن اینکه: آیا حکومت به مردم از نظر شرعی شرایطی دارد یا نه؟ و اگر شرایط دارد آنها چه هستند؟ گمان نمی کنم فقهی پیدا شود که حکومت بر مردم از نظر اسلام را بلاشرط بداند و تنها به عدل و داد در مقام عمل توصیه کند و آن را مثل کشاورزی و صنعت و دامداری بداند و بدین ترتیب

حاکمیت از افعالی محسوب شود که حسن و قبح آن با وجوه و اعتبارات تعیین می‌شود و در فرض عدل و احسان نیکو تلقی شده و در فرض ظلم و جور قبیح حساب شود، بلکه می‌توان ادعای بدهت کرد که حاکمیت و رهبری از دیدگاه اسلامی دارای شرایط فراوانی است و اساسا در دایره دین این شرایط بسیار سنگین و دور از دسترس عام است، زیرا حاکمیت بر مردم در دایره امامت گنجانده می‌شود و امامت منصبی است که بعد از ابتلائات و امتحانات عظیمی که جوهره انسانی و عیار او را از حیث خلوص آشکار می‌سازد که بدون آن هرگز اهلیت تکیه زدن در جایگاهی که جان‌ها و مال‌ها و ناموس‌ها بو او سپرده می‌شود را نخواهد داشت، این شروط کدامند و دلیل آنها چیست بحث دیگری می‌طلبد و اینجا تنها به مشروطیت حق حاکمیت به عنوان اصل موضوعی که در جای خود به ثبوت رسیده می‌نگریم. به عبارت دیگر وقتی اذعان نمودیم که شروطی برای تصدی حاکمیت مطرح است، مردم در مواجهه با امر حکومت به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول گروه واجدان شرایط و دسته دوم فاقدان شرایط، و طبعا حوزه حکومت به واجدان شرایط اختصاص یافته و به منطقه محافظت شده و ممنوعه تبدیل می‌شود و ورود بدون اذن از جانب صاحبان حق ورودی غاصبانه تلقی خواهد شد، زیرا عنوان غضب و تصرف در حق غیر محسوب می‌شود و حرمت آن ذاتی است، و البته ورود نا اهلان به این محدوده تنها و صرفا تجاوز به حق دارندگان اهلیت نیست، بلکه مضافا به اینکه حقوق آنها را مورد تعدی قرار داده، حقوق قاطبه مردم را نیز مورد تجاوز و تعدی قرار داده است و این تعدی دوم سلب حقی است که مردم نسبت به داشتن حاکمان صالح دارند. دقیقا مثل اینکه انسانی از سر بولھوسی و حب ریاست و لذت از ژست پزشکی به دروغ و با توسل به حيله و زور در جایگاه پزشک بیمارستانی نشسته باشد که طبعا مرتکب دو نوع ظلم شده ظلم به پزشک با غضب جایگاه او و ظلم به مردم، خصوصا بیمارانی که حق دسترسی به پزشک از آنان سلب شده، و صد البته که نگاه طعمه انگارانه به مناصب سیاسی مانع از درک این بیان بوده و خواهد بود، ولی نگاه دین به جایگاه حکمرانی نگاهی تخصص محور و حکیمانه بوده و این منع و تحریم از بزرگترین داده‌های دین مبین اسلام و بهترین هدیه برای انسانیت بوده و تکریمی بی‌بدیل برای انسانیت است و طعمه انگاری مناصب حکومتی بدترین خیانت و توهین به انسان و انسانیت است که او را از داشتن حاکمان صالح محروم کرده و گرفتار دزدانی شیک و اتو کرده می‌کند!

دین‌شمایی فقی از ذاتی یا
عرضی بودن حرمت همکاری
با حکومت های جور

تاجائی که نگارنده سطور بررسی کرده از میان فقهاء بزرگ تنها مرحوم امام خمینی (ره) به جنبه غضبی بودن این مناصب توجه کرده و در این مسئله هم به حکم عقل که اذعان دارد حاکمیت حق خداوند است و به هرکس بخوهد واگذار می‌کند، استناد فرموده و هم به آیاتی از قرآن از جمله آیه‌ای که امر به اطاعت خداوند و رسول و ائمه علیهم‌السلام می‌فرماید استناد می‌کند و آنگاه که اختصاص این حق به انبیاء و ائمه را عقلا و نقلا بیان می‌کند، می‌فرماید: «فالسُّلْطَنَةُ بِشُؤْنِهَا وَفِرْعَوْنُهَا لَهَا مِنْ قَبْلِ تَعَالَى وَلَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ التَّصَرُّفُ فِيهَا وَتَقْلِيدُهَا أَصْلًا وَفِرْعَا لَانَ تَقْلِيدُهَا غَضَبٌ وَالتَّصَرُّفُ فِيهَا وَفِي شُؤْنِهَا كَائِنًا مَا كَانَتْ تَصَرُّفٌ فِي سُلْطَانِ الْغَيْرِ (امام خمینی، ۱۳۷۴، ۲، ۱۶۰)؛ از این رو حاکمیت با تمام شئون و ابعادش و با تمام فروعاتش از آن انبیاء و ائمه علیهم‌السلام است که از جانب خداوند به حضراتشان تفویض و اعطاء گردیده و برای کسی حق تصرف در آن و به گردن انداختن حباله آن وجود ندارد چه در اصل حاکمیت و چه در شعب و فروعات آن چرا که این کار غضب و تصرف در حق دیگران است و تصرف در حق دیگران غضب و حرام است، و سپس به برخی شئون مسئله پرداخته سخن صاحب جواهر را که ولایت در امور حلال را مباح شمرده رد می‌کند و تنها راه جواز را اذن صاحبان حق و ماذونین از جانب آنان دانسته، بدیهی است که فرمایش امام خمینی به مقصد این مقاله بسیار نزدیک و در تلائم حداکثری است.

به عبارت دیگر شاه بیت رمزگشائی از این مسئله عنوان «اهلیت» است که در قرآن نازل شده آنجا که فرمود: «ان الله يامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعمًا يعظکم به ان الله کان سمیعًا بصیرًا» (نساء: ۵۸).

در آیه فوق و آیاتی که در پی آن آمده خداوند به مسئله حاکمیت نظر داشته و آن را امانتی سترگ دانسته که برای حمل و حفظ آن باید اهلیت لحاظ شود زیرا صریحا می‌فرماید خداوند به شما مردم فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهلش بسپارید و آنگاه که بین مردم داوری می‌کنید به عدل داوری کنید خداوند چه نیکو شما را وعظ می‌کند و او همواره شنوا و بینا است. اینکه امانت مورد نظر در آیه تنها ولایت است یا اعم از آن، بحث جدائی می‌طلبد ولی آنچه مهم است این است که بدانیم در هر حال شامل ولایت و حاکمیت بر سرنوشت مردم می‌شود.

عدم توجه به آیات قرآن و غفلت از مسئله اهلیت در حاکمان و همکارانشان سبب شده که بسیاری از علماء با وجود دیدن این تعداد روایت با بیان‌های شدید و غلیظ نتوانند بین ذاتی یا عرضی

بودن این حرمت به نتیجه مطلوب برسند و دیگر تعجب نمی‌کنیم که چرا در روایات حتی برای بنای مساجد نیز کمک به این حکام تجویز نمی‌شود چرا که این از سیاست‌های شیطانی آنان ناشی می‌شود که به کارهای مثبت دست بزنند و افکار عمومی را راضی و با خود همراه سازند و هدفی جز دنیا و ریاست دنیوی و به بردگی کشیدن مردم ندارند و معلوم است که اگر باطن خود را آشکار ساخته و صادقانه غرض خود در ورود به حاکمیت را بیان کنند کسی فریب‌شان را نخورده و آنان را در اهداف‌شان یاری نمی‌دهند مگر اندکی از انسان‌هایی که بهره‌ای از فطرت سالم برای‌شان باقی نمانده باشد و خداوند را شاکریم که توفیق این تحقیق را را نصیب فرمود که به بررسی و رمزگشایی از این مسئله پردازیم. انه ولی التوفیق .

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری:

بر اساس تحقیق فوق به نتایج ذیل دست می‌یابیم:

- ۱- در منابع دینی به شدت از حکومت‌های غیر مشروع و سکولار و همکاری با آنان با تمام اشکالش منع و نهی گردیده است.
- ۲- در چگونگی تحریم همکاری با حکومت‌های جور دو رویکرد متضاد در فتاوی‌ای علماء شیعه به چشم می‌خورد: اکثر علماء تحریم را تابعی از عملکرد و روش‌ها و اعمالی دانسته‌اند که از حکام صادر می‌شود و تنها در فرض ظلم و جور این حکومت‌ها حرام و همکاری با آنها ممنوع گردیده و در فرض احسان و عدل حرمت را متغی دانسته‌اند، بلکه گاهی بر وجوب و استحباب نیز قائل شده‌اند و گروهی اندک حرمت را ذاتی می‌دانند، و جز در مقام تقیه و اضطرار و یا در مقام اذن صاحبان حق آن را تجویز نمی‌کنند.
- ۳- طرفداران نظریه نخست برای جمع بین ادله جواز و ادله حرمت حداقل سه راه پیشنهاد نموده‌اند که بیان و نقد شد.
- ۴- علت اختیار قول اول غفلت از نکته‌ای بوده که در قرآن از آن به وجود اهلیت یاد شده و عدم رعایت اهلیت برای سپردن حاکمیت سبب تحاکم به طاغوت می‌شود و شرطیت وجود اهلیت حاکمیت را برای عموم مردم منطقه ممنوعه می‌سازد که تنها دارندگان اهلیت و مأذونین حق ورود به آن را پیدا می‌کنند.

۵- فاقدان اهلیت و اذن از ناحیه صاحبان حق در دخولشان به حکومت داخل در منطقه ممنوعه شده و غاصب محسوب می‌شوند و غضب از مصادیق ظلم بوده و حرمتش ذاتی است. بنابراین حرمت در مسئله محل بحث ذاتی است. از میان فقهاء بزرگ تنها مرحوم امام خمینی (ره) به این نکته توجه کرده و عده‌ای هم از شاگردانش از او تبعیت کرده‌اند.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۴)؛ المکاسب المحرمه، تهران، نشر مؤسسه نشر آثار امام خمینی (ره).

انصاری، مرتضی (۱۳۸۸)؛ کتاب المکاسب، قم، چاپ سما قلم.

بحرانی، سید هاشم (۱۳۱۴) مدینه المعجزه، بی نا، ج ۵.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۴۰)؛ وسائل الشیعه، قم، نشر مؤسسه النشر الاسلامی.

حرانی، ابو محمد حسن بن شعبه (۱۳۶۳)؛ تحف العقول عن آل الرسول، قم، نشر مؤسسه النشر الاسلامی.

خوئی، سید ابوالقاسم موسوی (۱۳۷۸)؛ مصباح الفقاهه، ایران، قم، مؤسسه نشر الفقاهه.

راغب الاصفهانی، حسین (۱۳۶۲)؛ مفردات الفاظ القرآن، تهران، نشر المكتبة المرتضویه.

شوشتری، محمد تقی (۱۴۳۳)؛ قاموس الرجال، قم، نشر مؤسسه النشر الاسلامی.

طباطبائی، سید علی (۱۴۱۸)؛ ج ۷، ریاض المسائل، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء تراث.

عاملی، سید محمد جواد (۱۴۲۹)؛ مفتاح الكرامه فی شرح قواعد العلامه، قم، نشر مؤسسه النشر الاسلامی.

علامه حلی، حسن ابن یوسف، (۱۳۷۱) قواعد الاحکام، قم، مؤسسه نشر الاسلامی.

نجفی، محمد حسن (۱۳۶۵)؛ جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه.